

نموده تاخت آورده دست تعدی و غارت بمرتبه دراز ساخته که تا حوالی برهانپور آبادی نگذاشته و تاراج کنان فوج دکهنیان از آب فریدا عبور نمودند و قلعه احمد نگر را محاصره دارند و شهر برهانپور در معرض خطر است و داراب خان مع همراهان که مکرر بر سر مخالفان تاخته بنگاه آنها را تاخت و تاراج نموده منصور نام حبشی را زخمی نموده دستگیر ساخته بود باز از غلبه آن تیره بختان که از مور و ملخ زیاد هجوم آورده اند صرفه در مقابله ندانسته از گهات رو نکره فرود آمده بمقتضای وقت و صلاح دیوات خواهان در نواح بالا پور توقف نموده در دفع ضرر اعدا می کوشد و عرضه داشت صوبه دار برهانپور و غیره نیز رسید که عرصه بر بندهای پادشاهی نهایت تنگ گشته اگر بدستور ایلغار عرش آشیانی که در نه روز بمدد امرای احمد آباد خود را رساند، سایه لطف پادشاه یا شاه زاد بلند اقبال عدد مال شاه جهان بر سر مابان پرتو افکن گردد جان و آبروی بندها محفوظ خواهد ماند والا ندویان را برسم راجهوتان کار فرمودن و بعد قتل ناموس خود ها را بدم شمشیر مخالفان دادن ضرور خواهد گردید و بسبب خرابی ملک از کمی خزانة و عسرت حال سپاه نیز معروض داشته بودند - بعد عرضه همان روز تفریق بیست لک روپیه بر خزانة احمد آباد و مالوا بسبب قرب جوار نموده مصحوب سزاولان شدید تیز گام احکام بنام مقصدیان هود و صوبه صادر فرمودند و شاه والا قدر شاه جهان مامور بمسر انجام رخصت و روانه شدن دکهن بطریق استعجال گردید - و خود بادشاه اواخر مهر ماه از کشمیر کوچ بطرف لاهور و

دار الخلافت آگره فرمودند و برای تیاری عمارات سر راه که سابق بگزارش آمده حکم بنام بیوتات لاهور و سرکار داران صادر شد که زر و مصالح جا بجا برسانند - و بنایان چابک دست و معماران باوقوف بر سرکار تعیین نمایند - درین ضمن خبر رسید که زینل خان ایلیچی ایران نزدیک رسیده حسام الدین خان را برای مهمانداری مع خلعت و سی هزار روپیه نقد باستقبال او روانه نمودند - بعد از کوچ در منزل دویم و سویم آن قدر برف و باران بشدت متواتر دو سه روز بارید که آدم و اسب و چارپایان بار بردار زیاده از شمار تلف شدند - ازان جمله بابا شیخ نام ابن یمین خدمتکار که انیون خاصه و آبدار خانه بار تعلق داشت ضائع و تلف گردید - از آنجا که کوچ فرمودند مابین راه مکانی که در ایام شاهزادگی مرغوب طبع گشته بود و شکار بسیار در آنجا نموده بودند حکم ساختن عمارات عالی نموده مبلغ یک لک و پنجاه هزار روپیه علی الحساب برای تیاری آن تنخواه نمودند و آن معموره آباد ساخته مسمی بجهانگیر آباد فرمودند - بعد نزول لاهور خبر فرحت اثر فتح قلعه کانگوه که سورجمل پسر راجه باسو که خود را راجه باستقلال آن ضلع دانسته باتفاق زمینداران مفسد پیشه پنجاب طریق سرکشی بدستور آبی خود پیش گرفته برگذات اطراف لاهور را متصرف شده بود و در سال سیزدهم جلوس از احمد آباد شاه ظفر اقبال شاه جهان و راجه بکرماجیت را چنانچه گذشت بدان مهم تسخیر قلعه مذکور مامور نموده بود و راجه بکرماجیت باوجود بودن بتخانه عظیم و شهرت استحکام برج و باره آن که بادشاهان سلف مثل فیروز شاه و عرش آشیانی سعیها برای تسخیر آن نموده

بودند و مفتوح نگردیده بود اطاعت امر شاه دین پرور و جنت مکانی را بر رعایت ملت و کیش خویش مقدم داشته تردادات نمایان بر روی کار آورده بتخانه را خراب و قلعه را مفتوح ساخت - بعرض رسید - و راجه را مورد عنایات بی پایان ساختند - زینل خان ایلچی ایران بحضور رسیده ملازمت نموده اسپان و سروارید و تکف دیگر فرستاده شاه مع صحبت نامه از نظر گذراند - و متصل آن لعلی بوزن دوازده مثقال که بر کلگی نصب بود و اسم میرزا الخ و اسم شاه ایران کفده بودند از نزد شاه که نظر بر رابطه اخلاص فرستاده بود رسید - فرمودند که بران لعل اسم جهانگیر شاه بر کفند - و چون لعل از پیش میرزا الخ بر آمد داخل پوشاک خاصه نمودند و پنجاه هزار روپیه به ایلچی مع خلعت و اسب و مرصع آلات عنایت فرمودند - درین سال نسبت صبیحة نوریجهان بیگم که از شیر افکن خان داشت با شاه زاده شهریار که آخر ماده فساد روزگار گردید بمیان آمد و شاه زاده بلند اقبال شاه جهان را برای گوشمال سرکشان دکهن مرخص فرموده یک کرور روپیه برای خرچ سپاه نقدی و کرور دام انعام با دیگر انعامات جواهر و فیل عنایت نمودند و حکم شد که خسرو خسران مآل را همراه برده قسمی که خاطر ازو جمع باشد نگاهدارند - و خان جهان لومی را صوبه دار ملتان نموده خود متوجه آگره شده عبد العزیز خان را قلعه دار قندهار نمودند و وسط اسفندار داخل آگره شدند •

ذکر سال شانزدهم جلوس مطابق بیست و ششم ربیع الثانی سنه هزار و سی هجری درین جشن نیز شاه زاده شهریار بمنصب هشت هزار و چهار هزار

محمد جهانگیر پادشاه (۳۰۸) سنه ۱۰۳۰
سوار سرافرازی یافت درین اوان بعرض رسید که در سواد قصبه
جالندهر چنان برق بصدای مهیب افتاده که دوازده ذره اطراف
او اثر سوختگی و حرارت گرمی ظاهر بود و اثر گیاه و سبزه نماند
بعده که زمین را شکافتند پارچه آهنی برآمد آنرا حکام سر بمهر روانه
حضور ساختند - بعد مرض فرمودند که آنرا کارن و شمشیر بسازند اما
بمرتبه صلب و سخت بود که بعد داخل نمون سیوم حصه آهن
آهنگران باستعمال آوردند و شمشیر که همه آثار و علامت (93)
جنوبی ظاهر بود ساخته شد داخل شمشیرهای خاصه نمودند *
چون ذکر مقدمه غرائب روزگار بمیان آمده فقره چند از نکشته
جنت مکنی که در جهانگیر نامه تالیف خود بزبان قلم داده اند
و خالی از غرائب و شیرینی کلام نیست بتذکار آن می پردازد
از آن جمله نقلی از طلسمات فرنگ در آن درج فرموده اند که مغلی
عراقی تازه از ولایت آمده سرگذشت خود بعرض رسانده بود و همان
نقل را صحرار اوراق زبانی استاد خود میرسید محمد نام که از فضلی
مشهور و مجموعه کمالات صوری و معنوی و ریاضی دان بی مثل
و هم عهد جنت مکنی بود مسموع نموده که از زبانی همان مغل
بلا واسطه شنیده بلا تغارت نقل می نمودند بلکه در نظم بسته بودند
حاصل مضمون آنکه عراقی یک دست بریده آمده ملازمت نمود
از پرسیدند که دست تو در کدام جنگ افتاده عرض نمود که بدستم

(93) در اقبالنامه نوشته - بدستور شمشیر بهمانی و جنوبی خم
می شد و آن خم نمی ماند *

در جنگ آفت نرسیده جنت مکنی فرمودند پس بعلمت دزدی بریده اند التماس نمود که دستم ازین عیب نیز بری است حکم فرمودند که آنچه بر تو ماجرا گذشت مفصل عرض نما بعد ما ذون گردیدن بعرض رساند که اگرچه هر آنچه از فیرنگی روزگار بر من رو داده قابل آن نیست که در پیشگاه سلاطین مقرون بصدق گردد مگر آنکه افسانه محض تصور فرمایند اما اطاعت حکم لازم دانسته بعرض سرگذشت خود مبادرت مینمایم ما سه نفر دو برادر با بدر بعد از فراغ طواف بیت الله بارادگ هندوستان راکب جهاز گشتیم جهاز ما طوفانی شد و چند روز در جهاز بوده به بیم هلاک گرفتار بودیم در آن حال در بارود خانه آتش افتاد و جمعی از عملة جهاز و راکبان و همه اسباب و چادرهای کشتی سوختند و چند روز جهاز بصورت کچکول بی نوایان بروی دریا می گردید و اختیار ناخدا و معلم سوای آنکه بخدا زالدنماند و امید نجات ازان بلیه نداشتیم تا آنکه جهاز معیوب در جزیره فرنگ افتاد از آنکه جهاز شکسته شکار پرتگال می باشد و بتاراج می آرند جمعی از فرنگی بقصد غارت نمودن بالای جهاز آمدند درین ضمن فرنگی با لباس فاخره و مردم اهتمامی بر جهاز آمده دیگران را از دست اندازی و تاراج نمودن مانع آمده از مردم جهاز باظهار لطف و امید نجات استفسار نمود که میان شما سه چهار نفر از یک قبیله که باهم قرابت قریبه داشته باشند نشان دهید که می خواهم رعایت درباره آنها بعمل آریم پدرم ازین نوید مشغوف گشته گفت که ما سه نفرانیم پدر با دو پسر بعده نبض ما هر سه را حکیمانه بدست گرفته بعد

ملاحظه و تامل بسیار ما هر سه نفر را با مل و آشیانی که داشتیم سالم از آفت بر آورده دیگر مردم جهاز را مرخص بتاراج نمودن ساخت و مایان را باعزاز تمام بخانه آورده از اقسام فواکه و اطعمه و اشربه حاضر ساخت هفته در مهمان داری کوشیده بعد از آن روزی برادر مرا از ماجدا نموده بدن او را شمت و شوی داده فسون چند برود میداده اطراف اوقات کشیده بقفارت دو سه ساعت نجومی پرده از میان برداشته روی ما استاده کرده شمشیر برگردن او زده همان لمحّه سر او را بریده بجلدی تمام چادری میان ما و او حائل ساخت ما که بفریاد و فغان آمدیم بدلداری تمام در تسلی ما کوشیده گفت که این را نکشند نیم بلکه نسبت بشما و دیگر مردم روزگار مدتلهای مدید زنده و خزانچی پادشاه خواهد بود و بعد در سه ساعت نجومی پرده حائل را از میان برداشته او را زنده و سالم الاعضا بما نموده باز بدستور اول سر او را از تن بتیغ بیدربخ جدا ساخته و حجاب در میان گرفته بعد زمانی بهمان صورت بار اول در نظر ما نمودار ساخت همچنان سه بار بعمل آورد و هر دفعه آنچه در هیبت و صورت اصلی او تغییر بهم میرسید سرخی بود بسیار بائرهیبت و خشم که در چشمهای او هر بار ظاهر میگرددید و از مشاهده آن زهره آب میشد بعد از آن او را از پیش ما برده در تسلی ما مبالغه زیاده نمود و باز نزد ما نیاوردند هرگاه احوال او می پرسیدم می گفتند او را خزانچی پادشاه کرده ایم دیگر ملاقات شما با او دست نخواهد داد مگر روز رخصت که شمارا نزد او خواهیم برد که هرچه از جنس و جواهر و طلا خواهید

بردارید هر جا که اراده دارید سرخص و روانه خواهم نمود تا آنکه
 التماس رخصت بمیان آوردم و ما را بمکانی بردند که چهار دیواری
 داشت و دو طرف آن دو دروازه مقابل هم نصب نموده بودند و
 برادرم شمشیر در دست با چشمهای خون آلوده بر یک درو بدر دیگر
 نموده در کمال هیبت استاد و اندرون حصار جابجا از اقسام جواهر
 تراشیده و ناتراشیده و طلا و نقره خاک آلوده و صاف نموده بی آنکه
 در صندوق و جایی محفوظ نگاهدارند افتاده آن فرنگی حکیم دست
 ما گرفته همه جا نشان میداد و ترغیب می نمود که الحال شما
 از پسر و برادر خود رخصت حاصل نموده هر چه خواهید و توانید
 و در جیب و بغل و دامن شما گنجد از جواهر و طلا و نقره
 بردارید و سلام و اداع بجا آورده چشم جواب نداشته مرحله پیمای
 منزل مقصود بردید ما گفته او را مقرون بصدق دانسته بخاطر آوردیم
 که چون از دیدار و ملاقات او محروم ماندیم بهتر آنست که مبلغ از
 جواهر و طلا گرفتن و خود را به وطن یا شهر دیگر رساندن و سرمایه
 تنعم همراه بردن غنیمت باید دانست ما هر دو پدر و پسر هر چه
 توانستیم از التماس و یاقوت و زمرد و دیگر جواهر و طلا برداشته دامن
 و جیب و کنار پرساختیم پدرم در برداشتن طلا بیشتر می کوشید و من
 از فراهم آوردن سنگ ریزه جهد می نمودم بعد که گران بار شده
 مقابل برادر استاد دست بفاتحه رخصت برداشته از دور وداع
 بی آنکه از جواب و حرکت بوقوع آید شده روانه شدیم همینکه ما
 هر دو نزدیک دروازه رسیدیم و یک قدم درون دروازه گذاشته بودیم
 که ناگهان چنان صدای هیبت افزای هوش ربا از عقب سر بگوش

ما رسید که دست و پای ما لرزید و نزدیک بود که قالب از جان
 تهی نمائیم ما خبردار شدیم و عقب نگاه کردیم آن طلسم آدم
 صورت را دیدیم که با شمشیر برهنه بر سر ما رسید پدرم که از ضعف
 پیری قدم از در بیرون نتوانست گذاشت زیر تیغ بیدریغ آن تمثال
 مهیب آمد و منکه یکپای خود بیرون در گذاشته بودم و پای دیگر
 اندرون در بود بعد فراغ پدر بر من شمشیر بوق کردار انداخت از
 ترس جان عجز گزان دست بالا کردم شمشیر او دستم را پواند و
 من بیرون در که حد طلسم بود خود را انداختم و آن متمگر بمکان
 خود برگشت و فرنگی که میزبان ما موافق حکم پادشاه خود بود
 بعد خاطر جمعی از مهمان کشی امتحان طلسم را با خود گرفته
 بالاش پدرم نزد پادشاه برده سجراتی انتهای طبیعت طلسمی که
 نموده بود یعنی هرگاه با پدر و برادر چنان سلوک نموده دیگری را
 چه مجال که درم و دینار ازان مکان بیرون تواند برد نمود و مورد عنایات
 پادشاهی گردید و بر دستم دوائی مالید که زود بحال آمد و قدری
 از خون بهای پدر و برادرم داده مرا بر جهاز هندوستان راکب
 ساخت - جهاز در مچھلی بندر حیدرآباد رسیده لنگر انداخت
 دیگر جنت مکانی در تالیف خود نوشته که روزی جمعی از
 بازیگران نیرنگ ساربنگاله بحضور ما بازی می نمودند ازان میان
 یکی کمان و هفت تیر در دست گرفته تیر اول که بر روی هوا
 انداخت تا آن تیر از بلندی سر به نشیب آورد تیر دیگر چنان
 بچستی و چالاکي بچله کمان پیوسته از عقب آن روان ساخت که
 بیگان تیر دوم در سوفا تیر اول نشست بهین دستور تیر دیگر روانه

نمود تا هفت تير پيهم دنباله دار هديگر گشته يك جا فرود آمدند -
 ديگر درج نموده كه ازان جماعه شخصي بياضي آورده اوراق يكرنگ
 سفيد نموده بخدمت ما گذراند ما هم كه ملاحظه نموديم همه
 اوراق سفيد نا نوشته بنظر آمدند باز آن بياض از ما گرفته دست بران
 زده بدست ما داد كه تمام ورقهاي آن سرخ بودند دفع ثالث رنگ
 ديگر در نظر ما جلوه گر گرديد همچنان هفت دفع بياض از نزد ما
 گرفته هر بار كه باز بدست ما ميداد رنگ ديگر مشاهده ميكرديم •
 از غرائب سوانح يكي از معمورهاي كنار دريائي شرقي بعرض
 رسيد كه فقيدوي برزن هندوئي صاحب جمال مشهور تعلق سرشار
 بهم رساند بمروور ايام در عشق او ترك خور و خواب نموده بدستروي كه
 صبر و قرار و عقل عاشق پيشگان بحال نمي ماند انگشت نما و رسواي
 زن و مرد آن ضلع گرديد بقصد ديدن معشوقه خود مدام بكنار دريا
 كه او براي آب آوردن مي رفت خود را مي رساند تا آنكه روزي
 بكنار دريا رسيده از ديدار محبوب كامياب نگشته لمحج در انتظار او
 توقف ورزيد دران حالت يكي با او گفت براي شخصي كه آمده
 انتظار ميكشي قبل از آمدن تو براي بردن آب آمده بود پاي
 بلغزيد و در آب فرو رفت و غرق بحرفنا گرديد آن عاشق صادق
 بدون آنكه بصدق و كذب ماجرا پردازد بمجرد استفسار مكن و جاي
 غرق شدن آن خود را دران دريائي خون خوار انداخته ناپديد گرديد
 و در همان حالت آن زن بر سر همان مكن رسيد و بر حقيقت ثبوت
 دعوي عاشق خود اطلاع پافته از آنكه گفته افد • بيت •

تا كه از جانب معشوق نباشد كشي

دعوی عاشق بیچاره بجائی نرسد

به امهال خود را میان همان آب انداخته چنان مفقود الاثر گردید که بعد از ازان او چند نفر دریا نورک را اجوره داده دوسه کروه دریا را جست جو نمودند هر در طالب و مطلوب که جان براه جانان داده بودند دست در بغل همدیگر بر آمدند .

دیگر در جهانگیر نامه درج است که یکی از قوم آهنگر نزد جنت مکایی آمده باظهار عاشقی ترکیبی از هم قوم خود و تن ندانن او استغاثه نمود فرمودند که آن زن را حاضر نمایند بعد به عاشق او گفتند اگر در دعوی عشق ثابتی خود را ازین بلندی که ارتفاع زیاده از جرأت جستن آدم است بیفداز و آن عقل باخته بلا تعلل خود را انداخته جان عزیز بباد داد .

دیگر آنکه شییری را با گوسفند یک قفس ساخته نزد پادشاه آوردند که آن را نخورده بود فرمودند که بصورت آن دیگر گوسفند در قفس اندازند شیر او را بلا فرصت پاره پاره نمود خون آن آشامید - ازین مفرقه در جهانگیر نامه تالیف خود بسیار نوشته اند که قلم را از گزارش آن باز داشته بتحریر دیگر سوانح می پردازد .

از وقائع مالوا بعرض رسید که فوج دکهنیه ای که عاقبت از آب فریدا عبور نموده داخل ملک مالوا شده خرابی تاخت و تاراج می نمودند - از شنیدن خبر نزدیک رسیدن لشکر شاهزاده جهان و جهانیان که خواجه ابوالحسن را با پنج هزار سوار برای تنبیه آنها بطریق هراول تعیین نموده بودند چون بخت خویش برگشته رو بهزیمت آوردند و ابوالحسن پاشنه کوب تعاقب نموده از آب

گذرانند و عنایت و اسیر زیاده بدست مردم پادشاهی افتاد چون شاه والاقدور را جنت مکانی در جشن وزن سال گره سال بیست و چهار بتکلف تمام شراب خورانده بود بعده که درین سال که سی و یک سال نهال عمر شریف درگلشن جهانبانی نشو و نما پذیرفته بود کنار آبچنبیل شرف نزول واقع شد بعنایت جد خود فردوس مکانی بامر پادشاه که روز مقابله زنا ساکا از شراب و دیگر منہیات توبه نموده بود شاه بلند اقبال نیز بصدق باطن بقصدفتح دکن با خدا عهد نمودند که دیگر لب بشراب نیالایند و ظروف طلای مرصع کارخانه را شکستن فرمودند و حکم شد که بمستیحقات رسانند و شرابها را در آب چنبیل بریزند •

• بیت •

حبذا شاهي که در عهد شباب • شد ز توبه همچو پیران کامیاب
الحق اگر ملاحظه احوال سلاطین سلف نماید نهایت توفیق بود که
با نشئه جوانی و چندان ریاست و کامرانی و دستگاه عیش از خماری
روز جزا اندیشیده از سرمایه نقد نشاط بگذرد •

القصة که مضرب خیام نصرت انجام نزدیک شادی آباد قلعه

مانندو شد عرضه داشت خان خاتان و داراب خان و سپه سالاران
دکن رسید که فوج دکن زیاده از شصت هزار سوار با سزاران
عمده حوایی برهان پور بطریق محاصره انتشار دارن بعضی مقریان
رکاب التماس نمودند که اکثر کومکینان و جمعیت پادشاهی و مردم
سرکار برای سرانجام سفر عقب مانده اند چند روز این طرف آب
حوالی قلعه توقف نمودن تا فراهم آوردن لشکر صلاح دولت است -
آن شاه ذری اقبال نا شنیده آگاشته با شانزده هزار سوار که در رکاب

محمد جهانگیر با شاه (۳۱۶) سنه ۱۰۳۰
 حاضر بودند از آب نربد عبور نموده و در همان کنار آب عبد الله
 خان که از کومکیان عمده بود با دو هزار سوار آمده بلشکر شاهزاده
 ملحق گردید و به ترتیب فوج بگدی پرداخته عبد الله خان را
 هر اول با دیگر دلاوران نبرد دیده نمودند و راجه بکرماجیت را
 برنغار و خواجه ابوالحسن را چرنغار قرار دادند چون از کنار آب تا
 برهان پور که چهار روزه راهست یک تاخت دکهنی پیش می باشد
 برای شب خون احتیاط تمام فرمودند - بعد رسیدن نزدیک برهانپور
 و ملازمت نمودن خان خانان و داراب خان و دیگر متصدیان و متعینان
 بعرض رسید که دکهنیان خیره سر با وجود ورود سوکب چهار پنج
 گروهی انتشار دارند و از راه کوتاه اندیشی شوخی می نمایند صلاح
 دولت درین است که غنیمت قوت زیاد گرفته و فوجهای کومکی
 رسیده و به برسات دو ماه مانده فی الحال فوج دکهن را از پیش
 رو برداشته از آب پورنا گذرانده تا فراهم آمدن فوجهای اطراف
 دوسه ماه شدت برشکال کنار آب پورنا که از برهانپور چهارده پانزده
 گروه است چهارونی و توقف باید نمود بعده که بارش تخفیف
 باید داخل ملک مخالفان گشته به تنبیه آنها باید پرداخت -
 در جواب فرمودند آنچه شمایان کدکاش نیک بود بعرض رساندند
 هرچه ما هم نیک دانیم بعمل خواهیم آورد - بعد ازان بدیونیان و
 بخشیان حکم نمودند که جمعی از منصبداران که جاگیر آنها بتصرف
 دکهنیان رفته و متعینه که جاگیر دور دست دارند از روی سرشته
 دفتر بی آنکه سند مطلوبه متصدیان تیار و رجوع نمایند شش ماهه
 از خرابه همراه و هر جا زر سرکار باشد سزاولهای واقف کار همراه

تعیین نموده بارباب طلب واصل سازند و محصلان گمارند که اسپ و بار بردار و پراق هرکه ندارد خرید و موجود نماید - و خود بدولت تا ادای نماز عشا متوجه پرداخت حال سپاه بودند چنانچه در سه روز چهل لک روپیه بلشکر عائد گردید و سی هزار سوار بسرداری پنج امیر نامدار تجربه کار کارزار دیده مقرر نمودند - سه فوج سرکردگی عبد الله خان و داراب خان و خواجه ابوالحسن امرای پادشاهی و دو فوج بسرداری راجه بکرماجیت و راجه بهیم نوکران عمده خود قراردادند و اختیار هفت هزار سوار سرکار شاهزاده و اهتمام تمام فوج بر راجه بکرماجیت فرمودند باز همه را محکوم داراب خان ساختند - و چون در جنگ دکن تمام شورش و یورش بر چنداول عقب فوج می باشد قرار دادند که هر روز سرداری از آن پنج فوج بفرست چندارلی نمایند و همه سرداران را بعنایت اسپ و فیل و جواهر و خلعت فاخره خوشدل ساخته برای تذبیه و تادیب دکنیان مرخص ساختند بعده که فوجهای ظفر موج از آب تپتی به فاصله چهار پنج کوه ز برهانپور عبور نمودند در کوچ دویم و سویم یاقوت خان حبشی که سپه سالار نامدار عنبرگفته می شد با فوج جنگی سنگین ناگهانی بر چنداول که نوبت خواجه ابوالحسن بود تاخت آورده بمرتبگی بشروخی قدم جرات پیش گذاشت که تزلزل تام در تمام لشکر انداخت - باوجود سه چند بودن فوج مخالف خواجه ابوالحسن با ملازمان رزم جو استقامت ورزیده چنان داد تهوری داد که قریب پانصد نفر دکنی کشته شدند و بسیاری زخمی و اسیر گردیدند و یاقوت خان رو بهزیمت آورد و غنیمت

واقرب دست مردم پادشاهی افتاد و از هم‌رهان خواجه ابوالحسن،
 انه وردی بیگ ترکمان که ثابداً بخطاب خانی مفتخر گردید و
 شیر بهادر زخم برداشتند و تعاقب گنان از آب پونا که چاره
 پانزده کروزه عرفی از برهانپور مسافت دارد گذشتند و نزدیک منکاپور
 نزول نمودند - هموز بهیر لشکر بعضی در راه بود و داریو خان و راجه
 بکرماجیت برای ترتیب فوج بجهت فرود آمدن اطراف لشکر
 می‌گردیدند که دلاورخان و آتش خان نظام الملکی با چاره پانزده
 هزار سوار غافل رسیدند و از یک طرف بزدن بان بر لشکر و از طرف
 دیگر بتاراج نمودن بهیر پرداختند و آشوب و غلغله عظیم انداختند -
 سرداران پادشاهی مقابل دکنیان تردد نمایان بر روی کار آورده بعد
 زد و وردی که از هر دو طرف بمیان آمد و مردم زیاد کشته و زخمی
 گردیدند دکنیان را از پیش رو برداشتند - باز بر کمر گاه بهیر زده
 بار دیگر جمعی بکشتن داده دست اندازی نموده رو بفرار آوردند -
 بعده که فوجها اربالی گهات دیو آمدند داخل ملک نظام الملک
 گردیدند بتاخت و تاراج ملک پرداختند جمعی سرداران ملک
 عنبر مثل یاقوت خان و دلاور خان حبشی و آتش خان و جادو راو
 و بیسنک (؟) راو و ساهو جی بهوسله و غیره اتفاق نموده یک در فوج
 در مقابل سر فوجان پادشاهی چون سیلاب بلا تاخت آوردند و فوج
 دیگر اطراف لشکر را فرو گرفته بزدن بان آغاز نمودند راجه بکرماجیت
 استقامت مردانه ورزید و سید صلابت خان و سید علی و سید
 مظفر که همه از سادات بارهه و دلاوران تهور پیشه بودند بمدد راجه
 بکرماجیت رسیده کارزار رستماته نمودند

یکی قلزم آهن آمد به موج • فهنگان دران جلوه گر فوج فوج
 بعده که از هر دو طرف تهورها بر روی کار آمد و پتنگ (۹) را که دکهنی
 نامی بود با جمع کثیر گشته گردید و سید علی بارهه و جمشید خان
 حبشی از طرف پادشاهی بکار آمدند و سید مظفر بارهه که آخر بحید
 خان جهان مخاطب گشته میان سادات بارهه علم شهرت برافراخت
 بعد بکار آمدن دو برادر زاده چهار زخم کاری برداشته از اسپ
 افتاده عرصه کارزار را گلگون ساخت بعد از آن که مردم بسیار بکار
 آمدند و زخمی شدند دکهنیها رو بفرار آوردند یاقوت خان چنانچه
 دستور آن جماعه است در عین فرار باز برگشته از طرف دیگر
 بر عقب فوج پادشاهی تاخت آورده از سرنو تزلزل در فوج
 انداخت و بعد تردد نمایان که پنج نوکر عمده پادشاهی و مردم
 شاه زاده با جمعی از جان بازان دیگر شرط فدویت بتقدیم رساندند
 و از طرف غنیم فیروز خان حبشی که سردار نامی عقب بود با قریب
 هفت صد نفر گشته گردید و خیمه و خرگاه بسیار بتاراج رفت
 و دکهنیان هزیمت یافتند همچنان هر روز قتال و جدال در میان بود
 تا آنکه اواخر اردی بهشت بشش گروهی کهزکی که بشهر خمجسته
 بنیاد ارنک آباد موسوم گشته رسیدند تمام شب غنیم اطراف لشکر
 شوخی نموده صبحی که سوار شد از هر طرف چندین هزار سوار با سرداران
 نامدار نمودار گشتند و بدستور قزاقان اطراف لشکر حمله آور گشته
 دست برد نموده رو بفرار آورده باز مقابل می شدند - و سر لشکران
 فوج ظفر موج از هر جانب بر آنها تاخته هدف تیر و سنان و علف
 تیغ ساخته سراز تن و تن از زمین جدا می ساختند عنبر سراسیمه

وار نظام الملك را که آقای مجبور ار بود با خود گرفته اسباب و ائقال کار آمدنی برداشته پناه بزیر قلعه دولت آباد برده لشکر را برای مقابله که بطریق قزاقان اطراف لشکر شوخی نمایند و رسد و کپی نگذارند تعیین نموده و لشکر پادشاهی کهرگی را تاخته عمارات حاکم نشین را سوخته بعد سه روز متوجه محاصره دولت آباد گردید آن روز نیز جنگ عظیم با سرداران غنیم روداد و دران رستخیز از عبدالله خان که با سردار های نامی مقابله افتاد ترون نمایان بروی کار آمد - و دکهنی بی شمار علف تیغ بهادران گشتند چون ولعه احمد نگر پیامودی خنجر خان قلعه دار باوجود امتداد ایام محاصره بتصرف دکهنیها نیامده بود و درین ایام شوخی زیاده نموده نظر بر آخر شدن ذخیره عرصه بر قلعه دار تنگ ساخته بودند مصلحت چنان قرار یافت که فوجهای ظفر انساب متوجه احمد نگر شده جوهر حبشی داماد عنبر را که بمحاصره احمد نگر پرداخته بود تنبیه نموده از حوالی آن ضلع برداشته از ذخیره خاطر جمع کرده عنان توجه طرف ناسک و سنگمیر که ملک سیر حاصل آباد است معطوف دارند همین که فوجهای هامون نون روانه احمد نگر شدند خنجر خان قلعه دار خبر یافته تقویت بهم رسانده باستعداد تمام از قلعه برآمده بر جوهر حبشی تاخت آورده قریب دوصد و پنجاه نفر را کشته و زخمی نموده دکهنیها را هزیمت داده از نواح قلعه برخیزاند - افواج پادشاهی نزدیک مونگی پتن گزار بان گنکا نصف راه رسیده بر این خبر آگاهی یافتند - اما چون درین آوان غنیم از اطراف فراهم آمده بود که جوهر بی جوهر حبشی نیز باافواج خود همراه

آنها ملحق شد مابین راه وقت کوچ و هنگام شب شوخی زیاده می نمودند سرداران جان نثار برای تنبیه آن جماعه اتفاق نموده سه فوج ساخته چهار پنج هزار سوار بر سر بنگاه گذاشتند و باقی فوج بر سر دلاور خان و آتش خان که با بیعت و پنج هزار سوار یک طرف صف آرا بودند تاخمت آوردند - و از طرف دیگر عبدالله خان و راجه بکرماجیت و خواجه ابوالحسن تاخفتند - همچنان دو فوج عدو مل و دو طرف دیگر خود را مقابل دکهنیان خیره سر رساندند - سرداران دکهن نیز مردانه وار با استقبال شتافته باهم آویختند و قتال و جدال غریب و رستخیز عجیب از هر طرف روی داد و از طرفین داد سعی و تلاش دادند و جلادتهای رستمانه بر روی کار آوردند و مکرر فوج دکهنیها را برداشته به بنگاه آنها میفرساندند - و فوجهای عنبر بعد هزیمت باز مستعد کارزار گردیده بمقابل می آمدند و سوار و پیاده بسیار کشته و زخمی می گردیدند و تمام روز نائر قتال شعله ور بود - و دران دار و گیر از خواجه ابوالحسن و راجه بکرماجیت ترددات نمایان بظهور آمد و زیاده از دوهزار کس از مردم غنیم کشته گردیدند و مردم پادشاهی نیز بسیاری بکار آمدند و زخمی شدند - بعد زد و خورد بسیار و دستگیر شدن یک دو سردار دکهنیان رو بفرار آوردند و دو فوج علیحده که بسرداری محمد تقی و دیگر مبارزان برای ضبط پرگنات صوبه خاندیس و برار شاهزاده والا تبار تعیین نموده بودند آنها نیز بعد تردد نمایان که مکرر بر سر آنها هجوم آورده مغلوب ساخته بودند آخر بتادیب آن کوه اندیشان برداخته ملک رفته را از سرنو بضبط در آوردند - حاصل کلام عنبر

بد سرانجام از شکستهای پی در پی لشکر خود شکسته یال شده و بر
 خبر عزیمت افواج بحر امواج بجانب ناسک و ترمک اطلاع یافته
 وکلای معتبر نزد مقصدیان شاه زاده جهان ستان فرستاده باظهار
 عجز و انکسار از روی خجالت و ندامت پیش آمده عذر و شکر
 این معنی را که دفعه اول آن حضرت بهم دکهن توجه فرمودند
 عادل خان را مشمول عواطف و مورد عنایات ساختند و ناصیه اعتبار
 این غلام بی اعتبار و بده خاکسار را قابل جنبه سائی شکر
 عنایات بده پروزی و الطاف پادشاهانه ندانستند شفیع جراتم ساخته
 طلب عفو و مرحمت بمیان آورد - و التماس نمود که اگر قلم عفو بر جراتم
 این غلام کشیده شود تعهد می نمایم که من بعد سراز اطاعت نه
 پیچم و جریمه گذشته و پیشکش حال و آینده سل بسال بحضور
 ارسال دارم پنجاه لک روپیه عجالت حواله بندهای پادشاهی
 می نمایم و نیز مقرر می نمایم که محال چهارده پانزده لک روپیه
 جید سواری ملک مفتوحه سابق متصل سرحد پادشاهی بمتصدیان
 سرکار واگذارم و بدرقه همراه داده ذخیره بلقعه احمد آباد رسانم -
 شاه زاده خطا بخش جرم پذیر نظر بر خرابی ملک که گرانی غله
 و آفت گاه علاوه آن گشته بود التماسات عنبر بدرجه قبول آوردند -
 افضل خان را با عرضه داشت فتح و عرائض عنبر بحضور روانه
 ساختند! - جنت مکنی از مطالعه عرضه داشت گل گل شکفته خاطر
 گشته افضل خان را مع فرمان سراپا عنایت و کلکی بابت شاه
 عباس مرخص فرمودند - وقت رخصت افضل خان را خلعت
 مع قلمدان مرصع به نسبت دیوانی سرکار شاه زاده عنایت نمودند *

درین ضمن قاسم بیگ فرستاده دارای ایران با نامه محبت افزا و تحف و هدایا که ازان جمله اسپ سر طریقه بابت فتح روم بود رسید و آن اسپ را با اسپان دیگر نیز برای شاه ولی عهد حواله افضل خان نمودند - چون در همین سال در مزاج پادشاه بسبب عارضه کوتاهی دم که بعد از برآمدن کشمیر ظاهر شد بعد معالجه کم گردیده بود باز بمرتبگی عود و شدت نموده اختلال احوال بهم رساند که حکمای مزاج دان یونان و تجربه کاران هند در علاج آن عاجز آمدند - و سلطان پرویز از شنیدن آن خود را بی حکم بحضور رسانده مورد اعتراض گردیده بود درین اوان صحت کلی ضمیمه خوشوقتی فتح دکن گشت - و جشن وزن شمسی هر سال که مقرر است در همین ایام اتفاق افتاد - نورجهان بیگم التماس نمود که سرانجام هر سه جشن بعهده این پرستار باشد - بوکلا و متصدیان خود امر نمود که اسباب عیش و شادی چنان موجود نمایند که نزد نکته گیران بزم عشرت هیچ وجه دران نقص راه نیابد و از اثر محبت باطنی و سعی کار برداران با هوش چنین می عشرت از خمخانگی نشاط جوش زد که ازان نشئه فرصت بخش همه ارباب طرب و اهل حاجت و نظارگیان کامیاب و سرمست گشتند و زاهد و فاسق دوش بدوش مدعوش و هم آغوش گردیده رقص مستانه می نمودند

• بیست •

جلاجلهای زرین و خوش آهنگ • بپا بستند و قاصد گل رنگ
اصول قل با رقص آشنا شد • زهر سوچنگ و بربط درنوا شد
زباب و عود و زود آمد باهنگ • جهان از نغمه شد بر مطربان تنگ

محمد جهانگیر بادشاه (۳۲۴) سنه ۱۰۳۰

مغنی پیشگان هم ساز گشتند • بهار شعله آواز گشتند
یکبارچ هم نوبی تل گردید • صدا در گنبد افلاک پیچید
ز بس رنگین بقران رنگین ادا شد • سرا سر دستها گلدستها شد
چنان نالید هر مطرب ز بیداد • که آمد بند بند نی بفریاد
و جهانی در جوش و خروش آمده لشکر غم و هم را بسزاولی گلبنانگ
چنگ و رباب از کوچه و بازار اخراج نمودند - و طرب محفله وار
بهر محله و خانه در آمده خانه بخانه اسباب شادی و بیغمی آماده
ساخت • • بیت •

طرب می خورد و در کوچهاگرد • زید مستی در هر خانه واگرد
چندین هزار خلعت به بی نوایان بی سرو پا رسید و طبق طبق
ز و گوهر بذل اهل طرب گردید تا با امیران و مقربان بارگاه چه رسد
و از شنیدن آواز بزم روح بخشش و آواز سرود دلکش حوران دروغ
رضوان بتماشا خرامیدند - چون جنت مکانی در ایام انحراف مزاج
با خود عهد نموده بودند که چنانچه در باطن از معتقدان شیخ سلیم
چشتی اند در ظاهر نیز از حلقه بگوشان آن جناب باشند حلقه سرورید
در هر دو گوش انداختند - اکثر امرای حلقه بگوش تبعیت نموده
گوشهای خود را از آویز سرورید مزین ساختند • • نظم •

اگر شه روز را گوید شب است این

بباید گفت اینک ماه و پرورین

سلطان پرویز را رخصت بر تعلقه صوبه و جاگیر او فرمودند - و در
وسط ماه ابلان متوجه کشته یر بهشت نظیر گردیدند - درینرا بعض
رسید که راجه جکت سنگه کچهواعه از متعینه دکهن مسافرانکه

عدم آباد گردید بعرض او جادو را از سرداران عهد دکن بمدد توفیق بخدست شاه زاد بلند اقبال ملحق گردیده در زمره ملازمان سرکار در آمد - اعتماد الدوله پدر نور جهان که از مدت بمرض مرگ مبتلا بود معروض گردید که در حالت نزع است و نور جهان بیگم بی تاب می نماید - جنت مکانی برای عیادت او قدم رنجه فرمودند - بعد از برخاستن پادشاه آن قدیم الخدست بی توقف جان شیرین را نثار و پای انداز ولی نعمت نمود - جنت مکانی آب دیده گشته در تسلی نور جهان و دیگر فرزندان او کوشیده تمام متروکه خان مغفور را از خزانه و اسباب تجمل حتی نوبت نواختن حضور به نور جهان بیگم عنایت فرمودند - درین صورت نوبت نور جهان بفاصله نیم ساعت نواخته میشد - جنت مکانی برای سیر و تفرج قلعه مفتوحه کانکره عنان توجه معطوف داشتند و سیرکنان برتخانه نظر افتاد که شعله آتش از سر آن بت سر میزد و مسلمان و هندو ضلالت نشان آن مکان از خرق عادت آن بت دانسته فوج فوج بتماشی او می آمدند - بموجب رهنمائی و خاطر داشت بعضی گهراهان فرمودند که چتر طلا ساخته بر سر او مرتفع سازند - خواجه ابو الحسن از همراه شاه جهان بحضور رسیده بعد ملازمت از انتقال اعتماد الدوله بعطای قلمدان مرصع مفتخر گردید و خطاب قبول نه نمود - خسرو را که همراه شاه زاد شاه جهان داده بودند بقول عزت خان مولف جهانگیر نامه مسموم نمودند - چون فرمان روی ایران نظر بر اخلاص و رابطه خاص که با جنت مکانی داشت و امرای شاه برای مهم قندهار باظهار آنکه جنت آشیانی همایون

پادشاه بعد رفتن ایران از فتنه برادران و افغانان و ظهور آمدن کمال خدمت گذاری و مهمانداری از شاه و رقت رخصت همراه دامن قزلباش بصره داری شاهزاده محمد مراد چنانچه بگزارش آمده با پادشاه ایران عهد نموده بودند که بعد مفتوح گردیدن قندهار را تواضع شاه زاده محمد مراد نمایند و باوجود بعد فتح موافق عهد و قرار سپهبدان قلعه قندهار بمتوسلان شاهزاده بعمل آمد باز بعد از همواری قزلباش که برای نگاهداشتن بعضی وابستگانی همراهان جنت آشیانی در قلعه تا تسخیر کابل مضایقه نمودند - و درین ضمن شاه زاده محمد مراد نیز ردیعت حیات نموده بود امرای هندوستان بدعا و تزویر باز قلعه را از تصرف قزلباش بر آوردند و بغض تلافی آن در دل سپه داران ایران جا گرفته بود تکلیف می نمودند - و شاه میخواست تا مقدور برای پارچه کوه دوستیها برنجش فوج کشی مبدل نکردن مصحوب ایلیچی موافق قول مشهور کهن سالن ثقه آن عهد کچکول مرصع از سرورید و فیروزه نزد جنت مکانی فرستاده باظهار ابرام امرای خود درخواست قلعه قندهار که مانده نزاع در میان نباشد نمود - آصف خان و نور جهان در استرضای شاه مصلحت دفع مایه فساد دادند - بعده که جنت مکانی این معنی را بشاه جهان نوشته گفتاش بمیان آورد شاهزاده از راه عاقبت بینی آنکه اگر بار دیگر چنین تکلیف بمیان آید تا چند پاس محبت و خاطر داری میتوان نمود جواب نوشت - و مهابت خان نیز درین مشورت پادشاه زاده هم داستان گردید - در جواب شاه معذرت پاس آمیز نوشته روانه ساختند *

ذکر سال هفدهم از جلوس مطابق نهم
جمای الاولی سنه هزار و سی و یک هجری

در آغاز جشن این سال که ماده شورش و فساد بود آصف خان را
از اصل و اضافه شش هزار و شش صد سوار فرمودند - چهل هزار روپیه
بزیل خان ایلیچی ایران مرحمت نمودند - مهابت خان را که از کابل
بمضور رسیده بود باز بکابل مرخص نمودند - اول اردی بهشت داخل
کشمیر همیشه بهار گردیدند - درین اوان بعرض رسید که شاه ایران
بقصد تسخیر قندهار روانه گشته با قشون مقرری و لشکر کومک
خراسان و دیگر اطراف ایران فراهم می آیند - از شنیدن این خبر
فرمان طلب شاه زاده والا نژاد شاه جهان مصحوب زین العابدین
نام بتاکید تمام روانه نمودند - و خبر نزدیک رسیدن شاه عباس
بخراسان و قندهار برای تسخیر پیهم می رسید و قلعه دار قندهار
برای طلب کومک معروض میداشت - تا آنکه خبر ورود شاه
به قندهار و به تسخیر در آردن قلعه بی آنکه ایام محاصره بامتداد
کشد بعرض رسید - و عرضه داشت شاه جهان در جواب فرمان
مصحوب زین العابدین نیز مشتمل بر اینکه این نیازمند مطابق حکم
و مرضی از کشمیر به برهانپور بطریق یلقار قریب هزار کرده راه در
اندک فرصت طی کرده رسیده با کمی جمعیت با چنان فوجهای
دکن مقابله و مقاتله نموده در مدت فرصت کم مخالفان را گوشمال
داده ملک یکصد و بیست و پنج کرور دام رفته را بضرر تیغ
جهان ستان و اقبال جهانگیری بتصرف آورده و پنجاه لک روپیه
از نظام الملک بطریق پیشکش سابق بموصول آورده و ده لک روپیه

از زمینداران این ملک جرمانه گرفته و خس و خاشاک وجود مخالفان را در اندک مدتی رفت و روب واقعی داده - الحال که این مرید خیرخواه را برای مهم قندهار طلب فرموده اند نظر بر استرضای خاطر عاظر بلا توقف از برهانپور آمده عازم حضور گردید از آنکه لشکر هنوز از یورشهای پدایی دکن نیامده و ایام بر شکل رسیده و عبور لشکر از گل مالوا درین ایام خالی از کسانه نیست در نواح ماندو تا انقضای شدت بارش توقف نموده همینکه ستاره سهیل طلوع نمود کوچ بکوچ خود را میسرساند - اما القماس دارد که چون این مهم عمده پیش آمده و با همچو شاه عباس که از شجاعان یکه تاز مشهور است سرکار افتاده کارهای که از دستخیر بعضی بلاد روم و توران و دیگر اطراف بظهور آمده بران شاه جم جاه پوشیده نیست برای مقابله چندان نهنگ دریایی غیرت که همه قشون او جان در رکاب و راه ولی نعمت فدا نمودن سرمایه عبادت می دانند و سر و سامان لائق و سرانجام شایسته و استقلال و اختیار تمام مطلوب است - امید وار است که صوبه پنجاب که سر راه قندهار واقع شده و برای افوقه ما بحتیاج لشکر که پیهم روانه نمایند بودن کسان عقیدت کیش دران ضلع ضرور بجایگزین این نیازمند عنایت فرمایند - رسیده بعد عرض حکم شد که از صوبه پنجاب بیشتر مجال در اقطاع شاه ولی عهد مقرر نمایند •

درین زمان بدستیاری فلک شعبده بتز و روزگار فتنه پرداز رنگ فساد تازه ریخته شد تفصیل این اجمال آنکه چون قبل ازین شاه جهان برگشته دهول پور را در جایگزین خود درخواست نموده

نظر بر حسن خدمت و اختیار خود و عنایات پادشاه پیش از رسیدن خبر پذیرائی دریا نام افغان را برای ضبط این محل تعیین نموده بود و همان پرگنه قبل از رسیدن عرضه داشت شاه زاده بموجب تجویز نور جهان بیگم به تیول شهریار داماد بیگم مقرر گردیده - و شریف الملک نام از طرف شهریار بآن دیار رفته بتصرف خود آورده بعد رسیدن دریا بر سر منخل و عمل محل گفت و گویجدال و قتال انجامید - و تیری از کمان تنه جوی روزگار بر چشم شریف الملک رسید - بعد رسیدن خبر خمیر مایه تمام باعت رنجش بیگم پیش از پیش گردید - ماده اصل نزاع آنکه چون در حضور حل و عقد امور خلافت باختیار نور محل بود از آنکه حب ریاست بای بیشتر مردان را چنان از جامی برد که پدر و پسر بر قطع شجر حیات هم دیگر سعی می نمایند و در صورت ولی عهد بودن و روز بروز بر استقلال شاه زاده بلند اقبال افزون یقین نور محل بود که بعد واقعه ناگزیر پادشاه در اساس دولت او اختلال تمام بهم خواهد رسید - و نسا را دربار داماد محبت خاص می باشد - بدین فکر فاسد افتاد که شهریار را پیش آورده در تربیت و استقلال او کوشد - و تا مقدور چنان سعی بکار برد که آخر کار سلطنت برو قرار گیرد و دامن دولت کامرانی از چنگ او بیرون نورد - درین باب جمعی از هواخواهان خود را بوعدها رفیق و معاون خود ساخته در باب مهم قندهار قسمی خاطر نشان جنت مکانی نمود که با وجود بودن دیگر فرزندان شاه جهان را از راه دور که آنجا نیز مدام مهم ضروری در پیش است طلبیدن و بدین خدمت مامور

ساختن خلاف رای صواب است - و تجویز این مهم را بنام شهریار
 بمیان آورد - از آنکه می دانست که جنت مکنی شهریار بی اختیار
 را قبل آن کار نمی داند مقرر نمود که میرزا رستم صفوی که مدت
 در قندهار کامروانی نموده واقف آن سرزمین است اقبال و صاحب
 اختیار شهریار و آن مهم باشد - از اینکه بیگم صاحب خزانه بود و
 اموال اعتماد الدوله نیز مبلغ کلی بدو بخشیده بودند خود متکفل
 خرج و سامان یورش و تسخیر قندهار گردید - و جاگیر پنجاب و
 دیگر اقطاع سیر حاصل شاه جهان را تغییر نموده در تلخواه شهریار
 مقرر کردند - و فرمان بنام شاهزاده صادر فرمودند که هر جا رسیده
 همان جا توقف نمایند - و کومکیان همراه را زود روانه حضور سازند
 که همراه شهریار مقرر ساخته آید - و برای آوردن متعینۀ دکن سزاولان
 تعیین شدند و شهریار را بمنصب دوازده هزاری هشت هزار سوار
 سرافرازی داده و باتالیقی و هزارلی میرزا رستم صفوی مرخص
 ساختند - و میرزا رستم پیشتر برای تهیه بعضی سرانجام روانه لاهور
 گردید - و جنت مکنی اعتماد (94) خان را در کشمیر گذاشته و راجه
 کشتوار را از قید خلاص نموده وطن او بدو بخشیده محال زعفران زازو
 شکرگاه در سرکار ضبط کرده متوجه لاهور شدند - بعد که فرمان و احکام
 فساد افزا بشاه جهان رسید نهایت آشفتگی خاطر و مگدر گشته افضل
 خان دیوان خود را با عرضه داشت مشتمل برین مضمون روانه حضور
 نمود که اگر چه فرزندان مرید را چه یارا که در خدمت مرشد و قبله

خود خلاف دستور ادب به اندرز نوشتن خویش را خسرالدنیا
 و آخراً سازد اما بران پادشاه جهان و جهانیان و همه عقلا و حکما
 ظاهر است که پای غرض و حمد که بیدان آمد پای مردان افلاطون
 منفس میلفزند تا بزنان که بحکم خدا از حلیه عقل معری و بزبور
 رشک و غرض آراسته اند چه رسد • • بیت •

چراغ کذب را کافروزدش زن • بجز اشک دروغش نیست روغن
 ازان لاغن چراغی چون فرزند • بیک ساعت جهانی را بسوزد
 خصوص در مقدمات ملکی و مالی جزئی و کلی بر رای زنان
 عمل نمودن نزد عقلا مذموم و شرم است خاصه در حق غلام که
 ملک رفتن پرفتنه دکن را دو بار بشه شیر اقبال جهانگیری بتعخیر
 در آورده خود را گوسفند قربانی تصور نموده در هیچ کار سر از
 فرمان نه پیچیده ام و باز سوای فدویت و اطاعت منظور نیست
 در پادشاه چنان خدمات و جانفشانی که چشم انواع عنایت
 داشت سرگرانی فرمودن و باعث شمامت دشمنان گشتن و بگفته
 منافقان و اهل عناک جاگیرهای نیازمند را تغییر نمودن و بدان
 نا خلف دادن و از سود و از نقصان خود فرق نمودن و غور و تامل
 را کار فرمودن بجز ناموافقت ایام خود حمل بر چه توان نمود -
 اگر چه شاه ولی عهد را سوای آن مطلب غرضی نبود که بهره
 غبار ملالی که بسعی واقعه طلبان فتنه جو و کم توجهی نور محل
 بر خاطر پدید جا گرفته بآب اظهار عقیدت شسته گردد و پرد ادب
 و آرام از میان برداشته نگردد و کار ببدنامی بغی ورزیدن و
 نهج کشیها نکشد اما اراده بعضی کورته اندیشان برهمکار که متوسل

شهریار بی عیار و بیگم بودند اینک در پیش آوردن رتبه جاه و اعتبار
 شهریار در ارتفاع غبار ملال و نزاع کوشند - چون آصف خان را
 بحسب دامادی شاهزاده ذوالقدر طرف دار شاه جهان پنداشتند
 در آفریختن ناثره فساد از آتش زنگه عناد اهل غرض میان خواهر
 و برادر نیز ماده ملال خاطر بهم رسید - و آصف خان از راه عقل و
 دانائی مهر سکوت بر لب و زبان زده گوش بحرف هرزه درایان
 نداده وقت تذکار این کلمات خود را کنار می کشید - و افضل خان
 بعد رسیدن حضور و رساندن عرضه داشت و بیخام هر چند سعی نمود
 فائده مرتب نگردید - و بدون نیل مقصود برگردید - و از ینکه حکم
 مراجعت دکن بگام شاهزاده صادر شده بود او در جواب التماس
 نمود که یک بار بحضور رسیده بعرض حال و بی تقصیری خود
 پرداخته باز بدانچه مامور گردد بعمل خواهد آورد - این معنی نیز
 بر بغی و عدم اطاعت خاطر نشان پادشاه نمودند - و بعضی مفسدان
 هنگامه طلب مصلحت کار درین دانستند که چون مهابت خان
 و آصف خان را با هم سویی مزاج است دشمن دانا و سپاهی
 مزاج گرفته صاحب فوج است بحضور طلبیده همراه شاه زاده پرویز
 مقرر نموده برای مقابله شاه جهان تعیین باید نمود - و فرمان و نشان
 بیگم بجهت طلب مهابت خان پیهم صادر گردید - و مهابت خان را
 پایه عناد از عقل و دانائی نور محل تعجب بر تعجب می افزود که
 چگونه با این همه جود، شعور و غور در امور ملکی سرشته عاقبت
 اندیشی را از دست داده باعث انتشار فساد در سواد هند گردیده
 میخورد عالمی را بشورش آرد - بلکه بگمان آنکه شاید این همه تمهید و

ساختگی برای استیصال من باشد در قبول این مهم دور از عقل تعقل می نمود. - و در جواب نوشت که اگر برای برهم زدن دولت و آبروی شاه جهان که احتمال خلل عظیم در سلطنت میروند کمر بسته اند باید که آصف خان را از حضور خود جدا نمایند تا من جرأت در آمدن نمایم. - این معنی را نیز قبول نموده آصف خان را فرمودند که باگروه رفته آنچه از خزانه طلا و نقره غیر مسکوک باشد و جنس جواهر تفریق نموده بحضور بیاید. - و بهایست خان حکم ناطق بتاکید پیهم صادر شد که پسر را در کابل گذاشته بحضور بیاید. - و سلطان پرویز را بمزاولی محمد شریف وکیل برای مقابله شاه جهان فرستادن طلب حضور نمودند. - و درین ایام که مزاج پادشاه از غلبه آزار ضیق النفس بحال نبود مکرر حکم برای مراجعت شاه جهان بدکن رفت. - بعد از التماس آنکه بدین رسیدن حضور و دیدن قدم مبارک خفتی که مدعیان صاحب غرض بمن رسانده اند برخورد گوار نمی توانم نمود معاودت نمی نمود. - و نور محل باتفاق واقعه طلبان هنگامه جو دلیل اثبات بغی و سرکشی شاه جهان بعرض می رساند. - و ملال بر ملال خاطر پادشاه می افزون. - لهذا موسوی خان را که در سخن شناسی و زبان فهمی بی نظیر بود نزد آن گوهر درج سلطنت روانه ساختند و پیغامهای متشفافانه نصیحت آمیز نمودند و فرمودند. - اراده ظاهری و باطنی شاه زاده را وافق گشته زود مراجعت نماید. - درین ضمن مهابت خان بحضور رسیده ملازمت نمود. - در همین اوان عرضه داشت اعتبار خان که از منصوبان نور محل در آگوه بود رسید. - مشتمل بر اینکه شاه جهان با مصالح بغی از ماندن

گذشته و نوشته آصف خان نیز با عریضه داروغه خزانه و دیوان
 معروض گردید - که درین هنگامه اخبار فساد افزا برآوردن خزانه
 از قلعه آگره مصلحت نیست - و ذکر بیغی و زبیدن شاه جهان که
 در گوشه و کنار بایما و اشاره بود در هر کجایه و بازار و محافل
 آشکارا انتشار یافت - و بعد رسیدن موسوی خان نزد شاه جهان
 باتفاق قاضی عبدالعزیز در جواب آورد و زبانی التماس نمود
 مضمون آنکه آزوی غلام بی تقصیر همین است که غیار ملالی
 که بسعی واقعه طلبان فتنه جو و کم توجهی بیگم بر خاطر عاظر
 جا گرفته بآب اظهار عقیدت شسته گردد - و پرده ادب و آزر از میان
 برداشته نگردد - و جاگیرهای مرا بحال فرمایند - و الا یکبار بحضور
 رسیده بعد حصول سعادت قدسبوس عرض حال و بی تقصیری
 خود نمایم مطلب دیگر ندارم - فائده نه بخشید - و قاضی عبدالعزیز
 فرستاده شاه جهان را باز عرض نداده حواله مهابت خان نمودند -
 درین هنگامه ارباب غرض بوساطت مهابت خان بعرض رساندند
 که محرم خواجه سرا و خلیل بیگ و فدائی خان میرتزرک و
 ذوالقدر خان معروف معتقد خان وکیل با شاه جهان مراسلات
 درمیان دارند - اگرچه مهابت خان برای قتل هر پنج نفر مصلحت
 داد اما فدائی خان و ذوالقدر خان قسم کلام الله را شفیع
 بی تقصیری خود ساخته از قتل نجات یافته محبوس گردیدند -
 دیگران را حکم کشتن فرمودند - و جنت مکانی کوچ بکوچ متوجه
 دارالخلافه گردیدند - و خان جهان و دیگر امیران را بجا بموجب
 طلب بحضور رسیدند - حکم شد که بقی محال جاگیر از شاه زاده

ولی عهد تغییر نموده بشهریار و دیگران تفجیوات نمایند - و عبدالله خان نیز با جمعی از سادات بارهه از نزد شاه زاده برخاسته بموجب حکم بحضور رسید - و فوج برای مقابله شاه بنعمی بسرداری عبدالله خان بطریق هر اول سلطان پرویز تعیین فرمودند - و تا رسیدن پادشاه بدهلی آصف خان و نوازش خان پسر سعید خان با راجهای نامدار و امرای ذو اقتدار دیگر از اطراف رسیده ملازمت نمودند - بعده خبر تعیین فوج به شاه جهان رسید خواست از فوج جدا شده جویده خود را بخدمت پدر رسانده عذر تهمت خواسته پرده حجاب از میان بردارد - باز بحسب برخاستن غبار فساد زیاد چند هزار سوار بسرداری داراب خان و راجه بکرماجیست و راجه بهیم برای احتیاط سر راه عبدالله خان گذاشته خود متوجه دکن گردید .

ذکر سال هیجدهم از جلوس و جشن نوروز جهان افروز

مطابق بیستم جمادی الاولی سنه هزار سی و دو هجری

چون تهیه بزم جشن سال هیزدهم جلوس سنه هزار و سی و در [۱۰۳۲] هجری بزم مبدل گشت و بعرض رسید که شاه جهان از شنیدن مفید گردیدن قاضی عبدالعزیز و تعیین افواج فوج برای مقابل عبدالله خان گذاشته خود براه غیر شارع روانه دکن گردید - به تجویز بیگم عبدالله خان را با خواجه ابو الحسن و لشکر خان و نوازش خان و دیگر امرا که مجموع بیست و پنج هزار سوار طومار فوج بندی شد تعیین فرمودند - بعده که فوجها در سرحد مالوا مقابل بهم رسیدند همین که صف کارزار بیاراست هنوز صدای داروگیر بلند نشده بود که عبدالله خان با فوج خود برآمده بلشکر شاه جهان

پدوست - بکرماجیت که هراول بود بخوشروقتی آنکه این مرده را خود بداراب خان رساند عنان را معطوف داشته عبد الله خان را بجای خود قائم نمود - درین آن گولی تفنگ از شیب بدو رسید و از اسب افتاد - باوجود آنکه بسبب کشته شدن راجه بکرماجیت و پیوستن عبد الله خان بلشکرشاه جهان انظام هر دو فوج از هم کسینت باز از سرداران طرف شاه جهان تردد نمایان درحمله اول بظهور آمد - و از مردم لشکر پادشاهی زبردست خان شیر حمله باجمعی از سادات بکار آمدند - و سید هاشم بارهه زخم برداشته دستگیر گردید - و زود هر دو لشکر از هم جدا گشته متفرق گردیدند - چون مهابت خان قبل از رسیدن خبر مراجعت شاه جهان از راه تدبیر و تدویر از قاضی عبد العزیز بشاه جهان نویسانیده بود مشتمل برینکه پادشاه می فرمودند که مهابت خان را مقرر نموده همین که خبر معارفت شاه زاده بدکهن برسد بحال جاگیر دستور سابق بحال می نمایم - و شقه بمهر خاص فرمان دستور نیز بدین مضمون صادر گردید - شاه جهان که اصلا دل نهاد فساد نبود و پیش از ورود نوشتجات متوجه دکهن گردیده بود - هر چند اعتماد بر گفته و نوشته مدعیان دولت نداشت و مقابله و مقاتله با پدر کفر می دانست برای اثبات حجت بطریق استعجال در طی مسافت مراجعت کوشیده در جواب اظهار اطاعت امر معروض داشت و بموجب تکلیف فور محل و هنگامه طلبان دیگر پادشاه بعد رسیدن دهلی متوجه لجهیر گردیدند - و درین اوان شاه زاده پرویز بحضور رسید - درینوا معروض گردید که میرزا بدیع الزمان پسر میرزا شاه رخ که

در احمد آبداد بر سر جاگیر بود برادران غافل بر او ناخته بقتل رسانیدند - فرمودند فاتلان را بی جاگیر ساخته محبوس سازند - و حکم نمودند که شاه زاده پرویز را به هراتی و اتالیقی مهابت خان و جمعی دیگر از امرا بتعاقب شاه جهان تعیین نمایند بیست لک روپیه برای سپاه مع عنایات دیگر مرحمت نموده مرخص ساختند - داور بخش پسر خسرو را از تغییر شاه جهان صوبه احمد آبداد باتالیقی خان اعظم مقرر و مرخص فرمودند - و آصف خان را صوبه دار بنگاله نمودند - اعتبارخان که در اتمام برج و باره قلعه آگره پرداخته بود بوسیله نور محل از اهل و اضافه شش هزاری نمودند - درین سال والده ماجده جنت مکانی ازین تنگنای سرای فانی بروضه جاردانی شنافت - در بقوله بعرض رسید که میان عبدالله خان و صفی خان دیوان احمد آبداد محاربه غریب رو داد و عبد الله خان هزیمت یافت تفصیل این اجمل آنکه چون شاه جهان نیابت صوبه داری احمد آبداد از انتقال راجه بکرماجیت بنام عبد الله خان مقرر نمود بعد رسیدن وفاتار نام خواجه سرا نائب عبد الله خان باحمد آبداد که حکم روانه نمودن کهنترداس منصوب کرده بکرماجیت مع خزانه احمد آبداد و تخت مرصع و پرتله الماس که حسب فرموده شاه جهان برای ارسال حضور تیار نموده بودند نزد شاه جهان با خود آورده بود و صفی خان دیوان احمد آبداد منصوب کرده پادشاه که همزلف شاه جهان می شد و بنام او بر شاه جهان در باب روانه نمودن تخت و پرتله مع خزانه حکم فرستاده بودند نظر بر بغی ورزیدن شاه جهان و تدویس

خود در خدمت ولی نعمت ناهر خان نام و دیگر مردم نامی
 متعینه احمد آباد خفیه با خود رفیق و همراه ساخته بشهرت روانه
 شدن نزد شاه زاده از احمد آباد برآمده بفراهم آوردن جمیعت
 پرداخت محمد صالح نام که صاحب فوج و از فدویان شاه جهان
 بود برین اراده مطلع گشته کهر داس را اطلاع داده با هم اتفاق
 نموده خزانه ده لک روپیه اشرفی و پرتلک مرصع با خود گرفته قادر
 بر همراه گرفتن تخت نگشته تا خبر یافتن صفی خان نزد شاه جهان
 روانه گردید - صفی خان بعد تدبیر و دیگر امرا عامل بشهر درآمده
 وقادار نائب عبد الله خان را بدست آورده تخت مرصع را شکسته
 طلای آن را با زر خزانه که داشت و توانست بهم رسانده بسپاه
 داده به نسق شهر از طرف پادشاه پرداخت عبد الله خان خبر
 یافته از شاه جهان رخصت خواسته از غرور شجاعت و بنظر نیاوردن
 صفی خان محتاج بکوملک و فراهم آوردن لشکر نگشته بطریق
 ایلغار تاخته خود را تا برده چهل گروهی احمد آباد رساند و
 ندانست که خمار غرور ندامت است و گفته اند

دشمن نتوان حقیر و بیچاره شمرد

صفی خان باتفاق ناهر خان با جمعی که داشت از احمد آباد
 برآمده تا برده باستقبال عبد الله خان شتافت - و بعد
 شکست که بر فوج عبد الله خان افتاد و دو دفعه باهم کارزار
 نمودند و هر بار عبد الله خان هزیمت یافت - صفی خان تا
 سلطان پور تعاقب نموده بخفت تمام لشکر خصم را بتاراج در آورد -
 و عبد الله خان خود را بحال تباہ نزد شاه جهان رساند - و صفی

خان حقیقت بحضور معروض داشت - بعد عرض صفی خان را که هفت صدی بود سه هزاری نموده مخاطب بمیث خان فرمودند - و ناهر خان را نیز از نهصدی سه هزاری نمودند - زهی خواهش الهی که عبدالله خان بآن شهرت شجاعت که از آوزگ نام او شیردر بیشه آرام نمی گرفت - از صفی خان که چندان سرو سامان ندشت و عدم وجود او نزد عبد الله خان مساری بود چنان هزیمت فاحش یابد و باعث مزید آبرو و ترقی صفی خان گردد - و اغلب که این اثر شامت آن باشد که باوجود از نمک پروردها و پیدش آوردهای جنت مکنی بودن و بروقت کار زار نفوج شاه جهان پیوستن چنین نتیجه بخشید - انقص بعد که شاه جهان از ماندو گذشته خبر تعیین شدن و روانه گردیدن سلطان پرویز و کشته شدن بکرماجیت شنید رستم خان را که از نمک پروردهای قدیم شاه جهان گفته می شد - و از سه بیستی پیاپی پنج هزاری رسانده بود با جمعی از امرا سد راه هراول فوج پادهی تعیین نمود - رستم خان قبل از رسیدن افواج سلطان پرویز در نامه و پیام با مهابت خان ساخته بدو پیوست - باقی فوج و سرداران خود را نزد شاه جهان رساندند - و شاه جهان از گذر اکبر پور عبور نموده کشتیها جمع ساخته پراز گاه و هدیمه نموده سوخت - و سرداران ملاح را مقید ساخته با خود گرفت - و بیرم بیگ بخشی را بر سر آب که ایام برشکال رسیده بود با جمعی از فوج نگاه داشت - و خود را به برهان پور رساند - نزد بیگ برهان پور که رسیدند قلعه آسیر را بتدبیر و منصوبه سلطانی بتصرف آورده

راجہ گوپال سنگہ را بقلعہ داری آنجا مقرر ساختند . درینوا نوشتہ
خان خاتان کہ بہابت خان نوشتہ در آن این بیت درج
نمودہ بود • بیت •

ہد کس بنظر نگاہ میدارندم • ورنہ بہریدمی زیبی آرامی
بدست یکی از ملازمان شاہی افتادہ از نظر شاہجہان گذشت .
بعد مطالعہ خان خاتان را طلبیدہ بدست او دادند . چون سوای عرق
خجالت کہ برچہرہ حال او پیدا گشت جواب دیگر نداشت
فرمودند کہ با پسران متصل دولتخانہ نظر بند باشند و موافق فال
قال او کہ گفتہ اند • ع •

مزن فال بد کاورد حال بد

ہمان صد نفر برو نگہبان مقرر ساختند . و بعضی خدمتہ محل
را باسباب زیادتی در فلحہ آسیر گذاشتنہ درسد حوائی برہان پور
دائرہ فرمودند . چون سلطان پرویز و مہابت خان کنار آب رسیدہ
گشتی موجود نیافتند و دریا در طغیان و گذرہا بند بنظر آمدند
مہابت خان بہ بحر فکر و تدبیر فرورفتہ از راہ منصوبہ نازی
بخان خاتان باوجود اطلاع بدنام و نظر بند گشتن او خطی نوشت
کہ از او بوی ساختگی نیاید . و منجر بظن بد نسبت بخان خاتان
نگردد . و دران درج نمود کہ برعالمی ظاہر و ہویداست کہ
شاہزادہ جہان و جہانیان را سوای اطاعت بد ، رفع فساد مطلب
دیگر منظور نیست و مدعیان دولت کہ برہمکار گشتہ گرمی ہنگامہ
بازار خود درس در ہم اندازی دانستہ اند بجزای اعدال خواهند
رسید من اگرچہ در آمدن مجبورم اما در اصلاح حال ملک کہ

باعث امنیت خلق الله باشد کوشیدین بر خود و همه مسلمانان واجب میدانم - اگر خاطر نشان شاهزادہ بلفظ اقبال نموده یکی از معتقدان هواخواه معامله فهم را بفرستند که بعضی مذکورات باهم در میان آورده در دفع نائزہ فساد و عذاب که پای قتال و جدال از میان برخیزد فیما بین پدر و پسر زیادہ از سابق آمیزش بمیان آید و نور محل هم نادم گشته راضی گردد و جاگیرات شاه جوان بخت باضافہ آن بحال نمایند بهتر خواهد بود - و ازین معنی کلمات صلح آمیز بکفالت قسم و پیمان کلام ایند منان بسیار دران بذکر در آورد - و چنان تدبیر و تدویر بکار برد که آن خط بدست شاه جهان امتداد و بمطالعہ خاص درآمد - شاه جهان که خواہان اصلاح کار و رفع فتنہ بود ادعای مہابت خان را موافق خواہش خود دانستہ برای حجابت و وکالت این کار بہ از خان خانان دیگری را ندانستہ اورا استمالت نموده قسم کلام الہی را کفیل بمیان آورده ہر دو پسر او را نزد خود نگاہداشتہ نزد مہابت خان روانہ نموده مقرر فرمودند کہ خان خانان این طرف آب ماندہ بنای عہد و قرار استوار سازد - بعدہ کہ خان خانان نزدیک بآب گذر اکبر پور رسید و میان مردم خبر صلح انتشار یافت مردم بیرم بیگ کہ بر معبرہا برای محافظت مقرر بودند از شنیدن خبر مصالح خاطر جمعی حاصل نموده در بندوبست گذرہا سهل انکاری نمودند - و بعد فرود آمدن خان خانان و بمیان آمدن ہسل و رسائل صلح مہابت خان وقت آخر شب فرمود کہ یک طرف آب جمعی از مردم بازار و سواران ناکاہ بامشعل و صدای تفنگ و آواز دار و گیر آثار تردد عبور بظہور آرند - و فرج بیرم بیگ

را بآن طرف کشند و از جانب دیگر چهار پنج هزار سوار جانباز بر اسپان دریا تاز حوار شده از دوسه جا که آب کم تحقیق کرده بود خود را بآب زنند و تا مردم بیرم بیگ بر خود جنبین و بقصد مقابل و صد راه گردیدن فراهم آمدن دوسه فوج مهابت خان از آب گذشته خود را بخان خانان رساندند - و سر رشته اختیار ترده بدست بیرم بیگ نمائند - و راه برهان پور اختیار نمود - و خان خانان نظر بر قابوی وقت قح کلام الله را از خوردنی هر روزه تصور نموده ناخورده انکاشته با فوج مهابت خان ملحق گشت - شاه دریا دل ازین خبر آگاهی یافته در توقف برهان پور مصلحت ندانسته سراسیمه وار راه گلکنده بقصد ملک بنگاله اختیار نموده از شدت بزان و طغیان آنها کوچ کوچ روانه شد - اکثر از نوکران شاهی و پادشاهی ترک رفاقت نموده به مهابت خان و لشکر سلطان پرویز پیوستند - و سلطان پرویز خبر شنیده بطریق استعجال از آب گذشته کارخانجات را گذاشته خود را برهان پور رسانده چند منزل دیگر تا سرحد برار تعاقب نموده به برهانپور مراجعت نمود - جنت مکانی برهزیمت شاه جهان اطلاع یافته پارا مطمئن خاطر گشته چون از گرمای دار الخلافت و نا موافقت هوای اطراف دهلی خاطر نفرت داشت و بمزاج آب و هوای کشمیر موافقت نموده بود با وجود تفرقه خاطر اوائل آذر ماه الهی عنان توجه اطراف کشمیر بهشت نظیر معطوف داشتند - و درین وقت بودن آصف خان بحسب هوا خواهی شاه جهان در بنگاله خلاف مصلحت دانسته طلب حضور نمودند - و بعرض رسید که شاه جهان بعد از که بمسجد

گلکذنه رسید قطب الملک خدمتکاری در فرستادن هدایا و تحف و گزاردن از سرحد خود بجا آورد - و نیز معروض گردید که از جمله مردم عمده که ترک زفقت شاه جهان نموده بودند محمد جعفر پسر افضل خان دیوان بعد رسیدن نزدیک تعلقه تلنگانه مع فرزندان جدا شد و برای تسلی نمودن و برگرداندن او سید جعفر نام را با جمعی تعیین نمود بعده که هر دو بهم دیگر رسیدند و افسون سید جعفر برای برگرداندن محمد جعفر موثر نگردید میان هر دو کار بقتال انجامید و از هر کدام توده بهادرانه بظهور آمد و هر دو از دست همدیگر کشته گردیدند *

ذکر سال نوزدهم از جلوس جهانگیری مطابق بیست

ونهم جمادی الاولی سنه هزار و سی و سه هجری

بعده که خبر رفتن شاه جهان بسمت بنگاله بتحقیق پیوست بنام پرویز حکم صادر فرمودند که بعد فراغ بند و بسمت دکن خود را بتعاقب شاه جهان به بنگاله رساند و خان جهان لودی را در آگوه گذاشتند و فرمودند هر طرف که کار افتد گوش بر آواز و چشم بر راه حکم باشد - سلطان پرویز بعد رسیدن فرمان بتعاقب شاه جهان به تهیه روانه شدن سمت شرفی پرداخته وقت کوچ مقرر نمودند که مهابت خان چند روز برای نسق دکن در برهان پور مانده زود خود را در مقامات مابین سرحد حیدرآباد برساند - مهابت خان قاضی عبدالعزیز شاهی را که در قید داشت مردکار دانسته از قید برآورده مستمال ساخته نزد عادل خان روانه نمود - و قاضی حجابت را بحیار باکین شایسته بجا آورده بیغامهای عنایت آمیز مشفقانه

محمد جهانگیر بادشاه (۱۳۳۴) ص ۱۰۳۳

رسانده عائل خان را زیاده از سابق مطیع و منقاد ساخت - و قرار یافت که ملا محمد لاری که مدار علیه و فهمیده کار و شجاع نامدار بیجا پور گفته می شد با پنج هزار سوار آمده مهابت خان را دیده تا خاطر جمعی از فساد شاه جهان در برهانپور مقرری بماند - و نوشته ملک عنبر مصحوب علی شیر نام مشتمل برین مضمون رسید که اگر تا رفع فساد بند و بست دکن حواله غلام نمایند تعهد میدهم که اگر فتور در مقدمه ملکی رو دهد جواب آن بعهده خود لازم دانم - مهابت خان نصق دکن با اختیار ملک عنبر گذاشتن صلاح کار ندانست و به بند و بست اطراف پرداخته جا بجا تهاه نشاند - چون سلطان پرویز از شنیدن رسیدن ملا محمد لاری بیرونها مقام نموده بود بعد آمدن ملا محمد که مبلغها از نقد و جواهر و جنس اقمشه و غیره بملا محمد از طرف مهابت خان رعایت بعمل آمد همراه برده ملازمت شاه زاده پرویز فرموده پنجاه هزار روپیه و فیل و شمشیر و خلعت از طرف شاه زاده دهاند و حکومت برهانپور به پسر مکندرای مقرر نموده جادو رای را با آدی رام و جمعی دیگر کومک همراه پسر مکند رای تعیین نموده بعد همراه گرفتن پسر ملا محمد لاری و پسر جادو رای و برادر آدی رام را بطریق یرغمال که به هندوی اول گویند پسر مکند رای را به تبعیت ملا محمد سفارش نمود - نام بردها را در برهانپور گذاشته حقیقت بحضور معروض داشته مرحله پیمایی سمت ملک شرقی گردید - بالجمله بعد ورود موکب شاه جهان بملک بنگاله جنگهایی که با ابراهیم خان صوبه دار که خالوی نور محل می شد و مرد معتبر

بود و دیگر منصوبان پادشاهی روداد و مردم نامی از هر دو طرف کشته و زخمی و اسیر گردیدند - و خزانه‌های اندوخته چندین سال پادشاهی و امرا به حادثه تاراج رفت و بتصرف شاه جهان درآمد - اگر خواهد مفصل بزبان خامه دهد موجب تطویل کلام است -

مجموعه می‌نگارد که از روی نوشته اخبار نویسان بعرض رسید که بعد رسیدن شاه جهان بطرف ضلع بهار و حصار مردمان ابراهیم خان صوبه دار و احمد بیگ برادرزاده او و محمد صالح جابجا در تعلقهای خود ثبات قدم ورزیده تردد های مردانه و کارزارهای رستمانه بظهور آوردند - باوجود پیغامهای لطف آمیز شاه جهان بابراهیم خان که در رفتن حضور و رفاهت و متابعت بانواع امیدواری و دلبری مختار ساخت ابراهیم خان از راه فدویت پاس نملک و بزدگی قدیم را از دست نداده در جان و مال نثار نمودن براه ولی نعمت سرمایه آبروی خود دانست - و بعد تردد و کوشش بهادرانه که اکثر همزمان او بکار آمدند و بعضی فرار ورزیدند و دوسه دفعه بمقابله و مقاتله عظیم پرداخت کار بجائی رسید که بعضی از هواخواهان ابراهیم خان جلوی اسپ او را گرفته خواستند از آن معرکه برآوند راضی نشده مال کار نقد حیات باخزانگی سی لک روپیه و جواهر که داشت در کار پادشاه نثار نمود - و محمد صالح و احمد بیگ بعد زخمی شدن و سرشته اختیار از دست رفتن معرفت عبد الله خان شاه جهان را دیدند - و سوای فیلان و کار خانچات امرای پادشاهی در بسیار طلا و نقره آلات و جواهر وافر که از زر و مال جاگیرداران دیگر فراهم آورده بودند بتصرف متصدیان شاه جهان آمد - که آخر دست

مدست از آن جا هم بجاده تاراج رفت چنانچه عنقریب باحاطه
تعمیر خواهد در آمد - و نیز معروض گردید که داراب خان پسر خان
خان خانان که لغایت آن روز در قید بود شاه جهان او را از قید
بر آورده بعد قسمهای شدیدی که از گرفتاری صوبه دار بنگاله ساخته
زن و فرزندان او را و خان خانان را نزد خود نگاه داشت - و راجه
بهیم را طرف پتینه برای بند و بصفت روانه ساخت و خود نیز
بعد از فراغ نسق اطراف متوجه پتینه شد - مخلص خان و غیره که
از طرف سلطان پرویز در پتینه بودند قبل از رسیدن راجه بهیم
استقامت نوزیده بی آنکه کار بکارزار افتد ملک و خزانه را حواله
راجه بهیم نمودند - بعد که شاه جهان وارد پتینه گردید همه
منصبداران و حکام آنطرف رجوع آورده مطیع و منقاد گردیدند
و سید مبارک قلعه دار رهناس هراس خورده کلید قلعه را با خود
گرفته آمده ملازمت نمود *

کلمه چند از وسعت و خصوصیات قلعه مذکور موافق نگاشته
میر محمد امین عرف میروزا امینا مولف ده ساله شاه جهان
نامه بزبان قلم می دهد - قلعه رهناس سمت غربی بهار پتینه
بر فراز کوهی که سر به بنگاله کشیده واقع شده در رش از پائین
شانزده کوه و محیط قلعه دوازده کوه جریبی است چهارده دروازه
دارد که بعد تحسیر شیر شاه چهار دروازه مفتوح می باشد و مابین
دو دروازه قریه آباد است و سه چشمه سرشار دران قلعه مدام جاری است
و سه تالاب چشمه خیز دارد که همیشه مالمال از آب زلال است
و از کشت و زراعت مواضع اندرون قلعه چندان غله حاصل

می شود که ساکنان آن جا محتاج بنذخیرا بیرون نیستند هم چنان از روزگاز و سعیدی چراگاه که اگر سالها کار بمحاصره افتد محصوران آن قلعه از طرف غله و گاه و علف مستغنی اند - راجه مان سنگه در ایام صوبه داری خود عمارت های عالی و باغ روح بخش و نشیمن های دلگشا در آن قلعه احداث نموده الحاصل قلعه بدین وسعت و رفعت و استواری و فراوانی اذوقه شاید در تمام دکن که هشتاد و نود قلعه نامی دارد یک در قلعه یافته شود یانه - کوتاهتی سخن عبد الله خان را باله باس و دریا افغان را یارده روانه ساخته خود چند روز در پتنه مانده بعده بیوم بیگ را در پتنه گذاشته پیشتر متوجه شدند *

الحال فقره چند از سوانح دکن بتحریر می آرد - چون عنبر و عادل خان باهم نزاع موروثی داشتند و هر کدام وقت زیور سلطان پرویز در برهانپور چنانچه بگذارش آمده خواهش سپردن بندوبست دکن بعهده خود نمودند و ملک عنبر بسبب وا گذاشتن اختیار بعادل خان ملال خاطر بهم رسانده در ایام فتور و آشوب آنچه مال و عیال نظام الملکی بود از کهرکی بقلعه دولت آباد فرستاد خود برای وصول زر ذمه قطب الملک که هر سال بنظام الملک می رساند طرف گلکنده و قندهار روانه گردید وجه مقرری هر سال را از قطب الملک بوصول در آورده مراجعت نموده به بندر رسیده مردم عادل خان را که در آن جا بودند هزیمت داده بندر را تاخته خود را به بیجاپور برسر عادل خان رساند - چون فوج عادل خان همراه ملا محمد لاری به برهانپور رفته

بود صرفه در برآمدن از بیجاپور ندیده محصور گردیده نوشتجات مع دو دکهنی سخن دان نزد ملا محمد و سر بلند رای صوبه دار برهانپور فرستاده بهمه منصوبان پادشاهی بتعلق برای طلب فوج و کومک نوشت و درج نمود که این غلام سیده قام برمن نور آورده چشم آن دارم که همه بند های پادشاهی در امداد و معاونت من کوشند - درین اوان عنبر اطلاع یافته او نیز به سر بلند رای و دیگر همراهان او نوشت که من هم از غلامان درگاه فلک جاه پادشاهم میان من و عادل خان عداوت قدیم است و مدام با من بد عهدی و تعدی می نماید مرا نسبت بهیچ یلک از سگان آستان پادشاه خصومت و نزاع نیست مرا با او و اورا بمن وا گذارند - چون مهابت خان وقت رفتن سر بلند رای را باطاعت و تبعیت ملا محمد لاری سفارش زیاده نموده بود همه متعینه خود را برفاقت ملا محمد لاری روانه بیجاپور نمود - و خنجرخان قلعه دار احمد نگر که از شجاعان مشهور بود نیز خود را بخدمت عادل خان و رفاقت فوج پادشاهی رساند بعده که فوجها نزدیک بیجاپور رسیدند عنبر چون ظلمت آخر شب از حوالی بیجاپور رو بفرار آورد و بفکر تلافی و منصوبه بازی پرداخت و لشکر پادشاهی و ملا محمد غالب آمده تعاقب نموده امان و فرصت نمی دادند - هر طرفی که عنبر رو می آورد می تاختمند و او بعجز پیش آمده پیهم عریضه مشتمل بر التماس عفو تقصیر کرده و نا کرده می فرستاد - تا آنکه بمیدان حوالی احمد نگر رسیده میدان قابو برای جنگ بدست آورده صف کارزار بیدار است - و رزم طلبان هر دو طرف با فوجهای آراسته

و نیلان جنگی مست و توپخانه جهان سوز بمقابل پرداخته نصحت
 میان مردم عادل خان و عنبر جنگ آغاز شد - و فوج حبشی
 بهیئت مجمرعی چون بلای سیاه بر لشکر ملا محمد یورش نمود -
 و حملهای یکه تاز بر یکدیگر آوردند درین ضمن گولگه قضا بر ملا محمد
 خورد و از اسپ برگزیدن او و هزیمت خوردن لشکر همان بود
 همه سرداران فوج پادشاهی و بیجا پور عیان بر عیان راه فرار
 اختیار نمودند - درین حالت فوج تازه که بمده عنبر رسیده بتصد
 عقب فوج هزیمت خورده خود را رسانده بود بدان انبوه مغرب دو
 چار شد - و از یک طرف فوج عنبر تاخت آورده سوی آنچه از سوار
 و پیاده بی شمار زیر تیغ آمد پنج امیر و نوکران عمده پادشاهی
 و عادل خانی دستگیر گردیدند - و خنجر خان قلعه دار احمد نگر زخم
 برداشته جان سلامت بدر بوده خود را بقلعه رساند - از جمله امرای
 که مقید گردیده بودند فولاد خان را که از نوکران عمده بیجا پور بود
 و با عنبر عداوت همپشمی داشت زیر تیغ بیدریغ آورد - باقی امرا
 را بطریق و زنجیر در آورده بالای قلعه دولت آباد فرستاد - و بروایتی
 گویند ملک عنبر امرای دستگیر گشته را فرمود که نزد او بسته حاضر
 آورند - امرای پادشاهی را جدا نموده مخاطب و معاتب ساخته
 گفت که بی آنکه از شما تردی ظاهر شود یا یکی از شمایان
 کشته و زخمی گردد بمحض کشته شدن یکی از نوکران بیجا پور
 که راه فرار اختیار نمودند کجا این شرط پاس نام و ننگ خود
 و حق ملک آقا بود که بظهور آوردند - بعده فرمود که هر یکی را
 زبیری او صد کپره (۹) بزنند از آن میان اول شخصی را که برای کپره

زین آوردند شاعری بود لطیفه گر پانصدی منصب داشت همین که خواستند او را کپره زنند بفریاد آمده گفت که شنیده بودم ملک عنبر عدالت پیشه و منصف است اما غلط بوده والا کجا شرط عدالت است جمعی که دولت دو هزاره سه هزاره داشته باشند جرمانه آنها صد کپره باشد منک پانصدی باشم بهمان جرمانه معاتب کردم - عنبر را این سخن خوش آمد و کپره زدن موقوف نمود - بعد بناخت و تاراج ملک عادل خان پرداخته قلعه شعله پور (شوالپور) که از ابتدا همان قلعه مایه نزاع ملکی گردیده بود تاراج نموده احشام آنجا را زیر تیغ آورده از بند و بست آن طرف خاطر جمعی حاصل کرده متوجه تاخت ملک پادشاهی گشته و تا ملکه پور و فواج پورهانپور آثار آبادی نگذاشت - چون این خبر ملال اثر بعرض خدیو زمان رسید باعث کمال کدورت خاطر عاظر گردید - بعد از فراغ سیر لاله زار کشمیر عنان توجه طرف لاهور معطوف فرمودند •

باز بدگر سلطان پرویز و مهابت خان عنان خامه را معطوف میسازد - بعد که شاهزاده پرویز روانه بنگاله می شد چون از طرف خان خانان بسبب بودن فرزندان او در خدمت شاه جهان خاطر جمع نبود و صبیحه بیرون او که در عقد شاه زاده دانیال آمده بود و در مقدمات مالی و ملکی از جمله نسای صاحب رای و با تدبیر گفته می شد فرمود که خان خانان را با همه تبعه و لحقه ذوالاقتدار او نزدیک خیمه خاص نظر بند نگهدارند - ازان میان میان فهیم غلام صاحب مدار خان خانان که در شجاعت و رای هیانت و اختیار کار و بار زبان زد خاص و عام بود

از راه جوهر غیرت تن بدان خفت قید نداده بجنگ کمر بسته
 مع پسران و همراهان کشته گردید - بعد رسیدن بسرحد بتگانه نوشتجات
 مهابت خان با حکام شاه زاده مشتمل بر وعده و وعید تحدید آمیز
 و ترک اطاعت و اعانت و رفاقت شاه جهان بنام زمینداران و حکام
 پادشاهی رسید - و تمهیدات و تدبیرات دیگر از مهابت خان بکار
 رفت - سلسله نسیق و بندوبست شاه جهان برهم خورد - و زمینداران
 صاحب نواره و کشتی جنگی که بعضی مجبور در قبضه اختیار
 متصدیان شاه جهان در آمده بودند و جمعی که برضا و رغبت
 اطاعت شاه و الاقدر را سرمایه سعادت میدانستند بیشتر از
 تمهیدات و تحدیدات مهابت خان و احکام پادشاهی از اردو
 گریختند - و ملاحان از باتی کشتیها خود را بدریا انداخته فرار
 نمودند - از آنکه مدار زیست سکنه و لشکر آن ملک و رسیدن رسد
 و غله و همه ماکولات و ملبوسات و تراد جنگ بر نواره و کشتی
 است و تمام عملة کشتی بلشکر سلطان پرویز پیوستند عرصه بر
 لشکر شاه جهان بمرتبہ تنگ کردند که بی آنکه پای جنگ و کار
 زار بمیان آید جوق جوق سپاه و کاسبان بازار پرخاسته رفتند - و از
 جمله سی چهل هزار سوار که با شاه جهان فراهم آمده بودند ده هزار
 سوار که بیشتر از آنها نیز در فکر فرار بودند بماندند - و اتفاق نزول لشکر
 در جنگل پراز اشجار خار دار واقع شد - شاه جهان باچار گشته فرمود
 که چار دیواری گرد لشکر کشند - و راه رسیدن غله باتکل محدود گردید
 تا آنکه فوج سلطان پرویز مقابل رسیده اطراف را محاصره نمود -
 بعد گذشتن چند روز در محاصره که روز بروز حال لشکر تباه می

محمد جهانگیر پادشاه (۳۵۲) سنه ۱۰۳۳ هـ

گردید و باقی سپاه دل بکار زار نمیداد بلکه سرداران عمده نیز تن بطرح جنگ انداختن نداده می خواستند بصلح و مدارات پیش آیند - راجه بهیم و شیرخان تهوری را کار فرموده مقابل فوج شاه زاده پرویز برآمده خود را به توپ خانه آتش بار پروانه وار زده جنگ مردانه و تودک رستمانه که بشرح و بیان نیاید نمودند - خصوصاً راجه بهیم بدست خود شمشیر زنان مع همراهان جانباز یکه تاز صف فوج را از هم دریده خود را تاغول سلطان پرویز رساند - و درین مابین هرکه مقابل او آمد به شمشیر و سنان از پا در آورده تا رسیدن مقابل سلطان پرویز چندین امیر و مبارز نامی را از خانه زمین بزمین سرنگون ساخت - و نزدیک بود که فوج چهل هزار سوار پادشاهی تهرم خورد - مهابت خان فرمود که فیل مهت مقابل او آوردند راجه بهیم و شیرخان با جمعی از راجپوتان بران بلای میاء حمله آورده بضرب های شمشیر و برچهی خرطوم او را انداختند و فیل را خواباندند - و هر بار که بر قلب گاه لشکر حمله رستمانه می آورد بی اختیار صدای آفرین از هر دو لشکر بلند آوازه می گردید - تا آخر کار مهابت خان خود با چندی از بهادران نامدار مقابل او آمد - راجه بهیم با وجود برداشتن زخمهای کاری هم نبرد مهابت خان گردیده بعدتر در بهادرانه از اسب افتاد - بعد که بقصد بریدن سر او نزدیک او رسیدند باز بمدد جوهر غیرت برخاسته حریف خود را دریافته کار او ساخته تادم واپسین شمشیر از دست نیفداخت - و شیرخان نیز با جمعی از راجپوتان دیگر شرط فدویت و جان بازی بقدم رساند - بار بتراز کارزار چنان گرم گردید که دو سه تیر بجیبته

جامه و سه چهار تیر با اسپ سواری خاصه شاه جهان رسید - و از جمله دوازده هزار سوار قریب پانصد سوار همراهان عبد الله خان و بعضی دیگر هوا خواهان جان نثار ماندند - شاه جهان مکرر خواست که کلمه شهادت و استغفار بر زبان آورده خود را بر قلب لشکر خصم زند عبد الله خان مانع آمد و بقصد مکرر شاه جهان کار بجائی کشید که عبد الله خان باتفاق بعضی هوا خواهان جلوی اسپ گرفته گستاخانه از روی درشتی فدویانه سد راه گردیده گفتند که جد آبی حضرت مثل فرانس مکائی بابر پادشاه چندین دفعه با ده بیست سوار از معرکه کارزار برآمده خود را بکنار کشیده باز کامیاب گردیده اند اگر حیات باقی است سلطنت خانه زان و همراکب است - و شاه جهان را با چند نفر جریده ازان تهلکه بر آوردند - و تمام خزانه و قبیلان و کارخانجات و توپ خانه بجانمندی تاراج رفت و بتصرف مردم سلطان پرویز آمد - و چون در همان ایام ولادت شاهزاده محمد مراد بخش اتفاق افتاده بود آن نو نهال سلطنت را با بعضی خادمان محل بقلعه رهناس رسانده زیر سایه فضل ایزد متعال سپرده محل خاغن را همراه گرفته بقصد دکن زمام سمند خوش خرام را با اختیار توکل الهی وا گذاشتند - از نوشته مهابت خان حقیقت بعرض جنت مکائی رسید و بر حال شاه زاده والا قدر افسوس زیاد نمودند و چون نیز معروض گردید که شاه جهان بعد از صدمات بنگاله عنان عزیمت از سرنو سمت دکن معطوف داشت حکم تعاقب مع سزاول بنام سلطان پرویز صادر گردید و فرمان رفت که مهابت خان را برای بندوبست ملک برهم خوردن بنگاله

نگاه داشته خود بلا توقف مرحله پیمای سمت دکن گردد - و بنام سر بلند رای صوبه دار برهانپور حکم صادر گردید که تا رسیدن سلطان پرویز در صورت رسیدن شاه جهان محصور گردیده بمحافظت شهر پردازد و جرات جنگ ننماید - چون شاه جهان وقت سپهرن صوبه بنگاله بداراب خان زن و فرزند او را همراه گرفته بود بعد این حادثه قبائل او را همراه شاه زاده نو نهال محمد مراد بخش در بهتاس گذاشته بداراب خان نوشت که چون نوشته ملک عنبر و دیگر سرداران دکن مشتل بر طلب و انتظار ما رسیده زود خود را برساند که باتفاق روانه شویم - داراب خان از ناموافقیت ایام و کوتاهی عقل بهذرهایی نامسموع دفعیه نمود تا آنکه خبر روانه شدن شاه بلند اقبال طرف دکن برآید قدیم شنیده بعد که سلطان پرویز صوبه بنگاله بمهابت خان مقرر کرده متوجه تعاقب شاه جهان می گردید برای طلب داراب خان نوشتهجات روانه ساخته نزد خود طلبیده بمهابت خان اشاره نمود که زیر تیغ کشید - و عبد الله خان نیز بعد مایوس شدن از رفاقت داراب خان پسر کلان داراب خان را که حواله عبد الله خان بود بدون فرموده شاه جهان ره نورد بادیغ عدم ساخت *

واقعۀ خان اعظم کوکه درین سال بعرض رسید خان اعظم از مستعدان روزگار و بکمالات صوری و معنوی آراسته بود و در نظم و نتر دستگاہ تمام داشت - درین ایام خانه زاد خان پسر مهابت خان را که به نیابت پدر در کابل بود بموجب التماس مهابت خان از کابل طلبیده نزد پدرش روانه ساختند - و خواجه ابو الحسن را صوبه دار کابل نموده احسن الله پسر او را مخاطب به غضنفر خان نموده به